

انقراض قاجاریه

اگر شخصیت رضاخان اجرایی نبود و واقعا بر تخت سلطنت می‌نشست،



اگر شخصیت رضاخان اجرایی نبود و واقعا بر تخت سلطنت می‌نشست، مصدق مخالف نبود چون مشروطه خواه بود و بعدها نشان داد حتی به محمدرضاشاه هم وفادار است و قرآن مَهر کرد که در پی برانداختن سلطنت نیست.

به گزارش ایسنا، در یادداشتی در عصر ایران آمده است: «نهم آبان یادآور سالروز انقراض سلسله قاجاریه و آغاز سلطنت رضاشاه در ۱۳۰۴ خورشیدی است. از ۸۵ نماینده حاضر در مجلس شورای ملی تنها پنج نفر به لایحه «خلع قاجار و انتقال اداره موقت کشور به آقای رضا خان پهلوی» رأی مخالف دادند و البته هر پنج نفر در زمره شاخص ترین نمایندگان بودند: دکتر محمد مصدق، سیدحسین مدرس، یحیی دولت آبادی، حسین علایی و سیدحسین تقی زاده.

ترکیب متنوع این جمع نشان می‌دهد ادعای مخالفت دکتر مصدق به خاطر نَسَب قاجاری خود او اتهامی بی پایه است؛ چرا که تصریح می‌کند: «در مملکت مشروطه رییس الوزرا مهم است نه پادشاه.» و نگران جمع قدرت در یک نفر و بازگشت به پیشامشروطه بود و با ادامه فعالیت رضاخان در مقام رییس الوزرا (نخست وزیر) هم مخالف نبود.

شگفتا که دکتر مصدق هم خیر پدر را می‌خواست و هم پسر را و به هر دو توصیه کرد از تمرکز قدرت در شخص خود بپرهیزند و به نخست وزیران میدان دهند و هنگامی راز نصیحت او را دریافتند که دیر شده بود. رضاشاه دست به دامان محمدعلی فروغی شد ولی دیر شده بود و به تبعید رفت و ۲۷ سال بعد فرزند او محمدرضاشاه هم دست به دامان شاپور بختیار ولی این بار هم دیر شده بود.

متن کامل نطق مفصل دکتر محمد مصدق در صورتجلسه ۲۱۱ مجلس آمده ولی به نقل از کانال شخصی آقای مرادی مراغه ای - تاریخ پژوه - جملات کلیدی را می‌آورم:

عنوان ماده واحده: «مجلس به خاطر سعادت ملت، خلع قاجار را اعلام و اداره موقت کشور را در محدوده قانون اساسی و قوانین نافذ به آقای رضاخان پهلوی منتقل می‌کند.»

مخالف/ دکتر محمد مصدق:

«در مملکت مشروطه رییس الوزرا مهم است نه پادشاه. اگر ما قایل شویم که آقای رییس الوزرا پادشاه شوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رییس الوزرا هستند. فرمانده کل قوا هستند. بنده زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم اگر حتی سرم را ببرند. آقای سیدیعقوب! شما مشروطه خواه بودید، شما آزادی خواه بودید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد و هم رییس الوزرا و هم حاکم؟ پس خون این همه شهید راه آزادی بی خود ریخته شد؟»

این نکته هم افزودنی است که مصدق می‌دانست رضاخان دنبال پادشاهی نبود بلکه می‌خواست سلطنت را به جمهوری تبدیل کند و رفتارهای سلطانی مانند برگزاری جشن و راه انداختن حرمسرا از او سر نمی‌زد و در واقع دوست داشت مانند آتاتورک، رییس جمهوری شود اما مخالفت روحانیت و تلقی غیر دینی از جمهوری مانع شد و ایده سلطنت را دنبال کرد با این توجیه که تاج از سر احمدشاه برداشتم، تاج بر زمین افتاده بود و من بر سرم گذاشتم.

اگر شخصیت رضاخان اجرایی نبود و واقعا بر تخت سلطنت می‌نشست، مصدق مخالف نبود چون مشروطه خواه بود و بعدها نشان داد حتی به محمدرضاشاه هم وفادار است و قرآن مَهر کرد که در پی برانداختن سلطنت نیست و با دکتر فاطمی در جمهوری خواهی هم آوا نشد اما می‌دانست رضاخان به کار اجرایی و دخالت در همه امور علاقه دارد و از این رو اتفاقا دوست داشت به عنوان رییس الوزرا ادامه دهد.

در عمل اما کار رضاشاه به رغم خدمات گسترده عمرانی به جایی رسید که دستور بازداشت نخست وزیران خود را نیز صادر می‌کرد و به مرور اطراف او از رجال استخوان خردکرده چنان خالی شد که رجبعلی منصور، نخست وزیر، نتوانست اهمیت هشدار

انگلستان و روسیه در اخراج کارشناسان آلمانی را درک کند و او را برکنار و تبعید کردند و شاید همان روز تازه دریافت که مصدق ۱۶ سال قبل خیر او را می خواسته است.»